www.shahrvand-newspaper.ir

صفحه روزانه طنز و کارتون | شماره هشتاد و هشتم

نشانی کانال تلگرام شهرونگ: telegram.me/Shahrvang

ایمیل صفحه شهرونگ: shahrvang@shahrvand-newspaper.ir

شهرونگ

تماشاخانه

سلمان طاهری | کارتونیست | salmantaheri@gmail.com

تقاضای مردم از وزارت قطع ارتباطات

اینترنت را قطع و تلگرام و اینستا را فیلتر کنید! شب یلدا گرم بشه!

- وزارت کشور: برگزاری تجمع شب یلدا جلوی سفارتخانه‌های خارجی ممنوع است!
- روزنامه پیکان: شب یلدا بر اثر انحراف مدار زمین از خورشید به وجود می‌آید که این میزان انحراف تا قبل از این دولت بی‌سابقه است!
- با هر گونه شاهنامه‌خوانی بدون مجوز برخورد خواهد شد!
- یک شادوماد: شب یلدا و بهترین و مناسب‌ترین شب برای برگزاری عروسی است!
- پیشنهاد انداختن سفره هفت میم: مهره مار، مار، ماه، ماهی آبی!، ماتیک، موز، مودم!
- ماهی قرمز جزو ملزومات سفره شب یلدا نیست!

#کاش_این_مسئولان_انار_دلشان_پیدا_بود
#انارانار_بیا_به_بالینم #شهرونگ

شهرونگ | شب یلدا، یکی از آخرین شب‌های باقیمانده از سنت‌های ایرانی است که مانند شب عید و شب جمعه برایمان باقی مانده است! ما حتما برای آیندگان تعریف خواهیم کرد که شب یلدا شبی بوده در آن کمی آجیل نزدیک خودمان می‌گذاشتیم و دور هم به انداختن عکس سلفی با خانواده می‌پرداختیم و کراپ شده آنرا در اینستاگرام می‌گذاشتیم و سپس در کنار بقیه اعضای خانواده به چک کردن آخرین پست‌های تلگرام و توییتر و اینستاگرام مشغول می‌شدیم! برای اینکه این چیزهایی که گفتم را برای آیندگان تعریف نکنیم و کمی از سنت‌های گذشته برای آن بدبخت‌های آینده باقی بماند، تعدادی طنز و کارتون ویژه شب یلدا برایتان تدارک دیدیم که شب یلدا بنشینید و دور هم بخوانید!

کوچه اول

|علی‌اکبر محمدخانی| اون روزی از قطب شمال زنگ زدند که پاشو بیا شب یلدایی پیش هم باشیم، تا بعدش صبح بریم کله‌پاچه بزنیم. من هم که عاشق کله‌پاچه، پا شدم رفتم قطب شمال. اونها هم تا من رو دیدند، چند تا صندوق انار گذاشتند جلوم، گفتند: پس بی‌زحمت چند تا انار هم دون کن، دور همی بخوریم، تا بعدش صبح بریم کله بزنیم. منم سریع شروع کردم به دون کردن انار. حالا هی من انار دون می‌کردم، می‌ریختم توی کاسه، هی اونا نمک می‌پاشیدند و می‌خوردند. یه چند ساعتی که گذشت دیدم خیلی خسته شدم، گفتم: ببخشید تا صبح خیلی مونده؟ یکی‌شون که همین جوری انار می‌خورد، گفت: نه بابا، شیش‌ماه بیشتر نمونده. بعد هم با خنده پرسید: کی خسته است؟ منم با انرژی بلند جواب دادم: دششمن و به دون کردن انار ادامه دادم. می‌خوام بگم یه جاهایی شب یلدا خیلی طولانیه. بی‌خودی به شکمتون وعده کله‌پاچه دم صبح ندید.

کوچه دوم

|ارمغان زمان فشمی|

شب یلدا شده اما به ما چه؟
گران باشد انار و هندوانه
...
پدرجان، جشن‌ها بر پاست امشب
چرا یک عده شاد و ما غمینیم؟
...
یلدا رسید و دل من پر ز ناله بود
گفتم تفألی بزنم خواجه را که گفت:

به ما مستضعفان بینوا چه؟
برای اغنیا باشد، به ما چه؟
...
چرا گریان شدی؟ غوغاست امشب
عزیز من! شب یلداست امشب!
...
اوضاع زندگیم پر از چوله چاله(!) بود
«روزی ما ز خوانِ قَدَر، این نواله بود»!

کوچه سوم

|احمدرضا کاظمی|

پول می‌رود ز دستم! صاحب دلان! دلارا!!
درد ا که نرخ مسکن! بسیار رفته بالا!
ماور شکستگانیم! یارانه رابِوار یز!
باشد که باز بینیم، چندین سبد ز کالا!

ای صاحب فال! چندی‌ست که به خاطر نوسانات بازار ارز دچار ضرر و زیان بسیار شده‌ای! صاحبخانه‌ات هم کرایه را بالا برده و گفته تا آخر برج وقت داری یا پول جور کنی یا هِری! سوئیتِ مسکن مهر وسط کویر لوتی که ثبت‌نام کرده بودی هم دارد هم‌قیمت یک آپارتمان دوبلکسِ سه خوابه توی زعفرانیه پایت درمی‌آید. در این اوضاع نابسامان هیچ راه پیش و پسی نداری! انگار که مته توی چشمت گیر کرده باشد! تنها باید چشم امید به ۴۵ هزار تومان یارانه نقدی داشته باشی و آرزو کنی دولت باز هم سبد کالا توزیع کند!

گمشده‌ها

تفأل به حافظ برای سیاستمداران

شهرام شهیدی
طنزنویس
shahraam_shahidi@yahoo.com

درفرهنگ ایرانی امشب، شب یلداست. منتها ما چون شب به دورهم‌نشینی خانوادگی عادت داریم، بنابراین شب یلدای اداری را با همکاران و مسئولان و غیره صبح به جامی آوریم. یکی از سنت‌های خوب یلدا تفأل‌زدن به دیوان حضرت حافظ است. برای همین از همه خواستیم یک به یک نیت کنند و فالشان را از حضرت حافظ و شاخ نباتش درخواست کنند تا فال شب چله‌شان را بگیریم. نفر اول رئیس سازمان صداوسیما بود که خیلی اتفاقی داشت از کنار ستون ما می‌گذشت و ما دعوتش کردیم بیاید داخل دور هم باشیم. بعد از این که نیت کرد، دیوان حافظ را گشودم و این شعر آمد:

سال‌ها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد/
و آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد/
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود/
طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد

بعد از فال جناب علی عسگری قیافه حق به جانبی گرفت و گفت: خب حالا معنیش یعنی چی؟ تفسیرش چیه؟ عده‌ای بِر و بِر همدیگر را نگاه کردند. ایشان باز پرسید: چیزی شده؟ فالش خیلی بد بود که نطقتان کور شده؟ بالاخره یکی جرأت کرد و گفت: نخیر. کجاش بد بود؟ خیلی هم فال دل‌انگیزی بود. اصلا عجب فالی بود! ببینید حافظ فرموده، سال‌ها می‌خواسته شرایط جوری فراهم بشود که دو تا برنامه درست و درمان در صداوسیما ساخته شود که بنشیند آنها را تماشا کند اما این قدر هی هفت و دورهمی و این چیزها به خورد ملت داده‌اند که همه رفته‌اند سراغ شبکه‌های بیگانه و چرت‌وپرت نگاه می‌کنند و الان کار به جایی رسیده که کوزی گونی را بهتر از مولانا و شمس می‌شناسند. صدای ناشناسی گفت: اگر راست میگی، درمورد صدفش هم بگو. اولی گفت: میگم. ببین حافظ میگه صدف طاهریان گوهر نیست. گوهر، افراد دیگری هستند که از صدف بیرون‌ترند و باید تو سواحل غربی‌تر ترکیه جست‌وجویشان کرد.

دیدم با این تفسیرها اوضاع دارد قمر درعقرب می‌شود. از جناب ظریف خواستم ایشان نیت کنند که فال ایشان را بگیریم. بعد از نیت تفأل زدم و چنین آمد:

یارب این نوگل خندان که سپردی به منش/ می‌سپارم به تو از چشم حسود چمنش/ گرچه از کوی وفا گشت به صد مرحله دور/ دور باد آفت دور فلک از جان وتنش

این را دیگر خودم می‌توانستم تفسیر کنم. ادامه دادم: به‌به نوگل خندان که حتما همین برجام است که یارب آن را به شما سپرده و شما هم از چشم حسود چمن باید دوباره حفظ و حراستش را به خود ذات حق بسپارید که دیگر با ظهور ترامپ کاری از کسی برای نگهداری‌اش برنمی‌آید مگر خودخدا.

یکی از توی جمع پرسید: گرچه از کوی وفا گشت به صد مرحله دور، یعنی چی؟ یکی از همکاران جواب داد: همین بی‌وفایی‌های اخیر به برجام را می‌گوید. عینهو این بازی‌های رایانه‌ای، برای حفظ برجام از صد مرحله و خوان گذشته‌اند اما این بازی که تمامی ندارد. هی می‌روی دور بعد می‌بینی او یک حریف قدرتر روبه‌رویت ایستاده. خلاصه تا گوساله برجام گاو شود، دل صاحبش آب شود!

نفر سومی که فالش را گرفتیم، میرسلیم بود که تا اعلام شد نامزد حزب موتلفه است، فرداش گفتند نه هنوز ایشان نامزد نهایی نیست و حرفشان را پس گرفتند. تا دیوان را باز کردیم، آمد: یاری اندر کس نمی‌بینم یاران را چه شد/ دوستی کی آخر آمد؟ دوستداران را چه شد؟

این قدر فالشان گویا بود که دیگر نیاز به شاهد و تفسیر و تعبیر هم نداشت. برای همین ایشان سر درجیب مراقبت فرو برد و خرامان خرامان در افق محو شد.

شهر فرنگ

هادی حیدری | دبیر گروه شهرونگ

زیر کرسی

فقط یک دقیقه بیشتر!

monazare8@gmail.com
مونا زارع
طنزنویس

شب یلدای امسال در آن یک دقیقه بیشتر پای چپم شکست! شب یلدای پارسال عمه‌ام مرد. شب یلدای دو سال پیش سقف حمام ریخت. حالا سقف مهم نیست، مهم این بود که عموجان تویش بود. بودنش هم باز مهم نیست. مسأله این است که حیایش نمی‌گذاشت از زیر آجرها درش بیاوریم، همین شد که او هم تمام کرد. حالا این که لخت زنده‌اش با لخت مرده‌اش برای بقیه چه فرقی می‌کرد، هنوز هم برما پوشیده است. همین سلسله را بگیرید تا برسد به روز تولد من که شب یلدا بود. نه این که حالا استثنائا تولدم اتفاق مبارکی باشد. نه! اصلا از همان روز شروع شد که من را با یکی دیگر توی بیمارستان عوض کردند. خیلی هم بد است که آدم همه چیز یادش بماند، اما مغز من بخش فراموشی‌اش کار گذاشته نشده. شب یلدا که مادرم من را به دنیا آورد یا به عبارتی خودم به دنیا آمدم، چون مامان آنطور که باید و شاید زورزدن را در شأن شخیص یک زرگرافشان نمی‌دانست، تلاشی نکرد و خودم با پای خودم به دنیا آمدم و با آمدنم همه جا خوردند. موهای آبی‌ام خاندان را به هم ریخت. من اولین نوه خاندان زرگرافشان بودم که شبیه‌شان نبودم. آن موقع‌ها هم مثل الان نبود که بگویند بلو ایز دِ وارمست کالر! فکر می‌کردند درجه‌ای از عقب‌ماندگی است. همان شب پدربزرگ گفت با یک نوزاد دیگر عوضم کنند. بابا گفت تابلوبازی است. پدربزرگ زد توی گوشش و گفت «تابلو قیافه بچته.» بابا گفت «دو، سه دقیقه دیگه صبحه، نمیشه تو روز روشن.» پدرجان یک بار دیگر زد توی گوشش و گفت «امشب یلداست. وقت زیاده. چهار، پنج دقیقه دیگه صبحه» و بابا قانع شد و من را با همکاری یکی از پرستارها عوض کردند و خاندان زرگرافشان با آن دک و پز و چیتان فیتان صبح زود فلنگ را از بیمارستان می‌بندند. صبح که بیدار شدم، چهاردهمین نوه خانواده کمالی بودم. پدرم آقای کمالی هندوانه‌فروش بود و شب یلدا کنار جاده کرج هندوانه فروخته بود و صبحش فهمیده بود که زنش فارغ شده. چشم‌هایش هنوز یادم است وقتی قیافه من را دید، با چشم‌های سرخش مامان را نگاه کرد و آب گلویش را قورت داد و گفت: «به کی رفته؟» مامان هم اشکش را پاک کرد و گفت: «به خودت سر جدم!» بابا دوباره نگاهم کرد و گفت: «ملیحه این جون میده واسه تبلیغ میوه‌فروشی! کی بچه با موی آبی دیده؟ همه صف میکشن واسه دیدنش» یعنی می‌خواهم بگویم عظمت باید در نگاه تو باشد نه چیزی که به آن می‌نگری. اسمم را به خاطر آن شب و موهای آبی‌ام گذاشتند یلدا. صبح‌ها می‌رفتم میوه‌فروشی و مردم می‌آمدند نگاهم می‌کردند و عصرها هم توی یک برنامه عروسکی نقش باکتری گیرکرده لای دندان‌ها را بازی می‌کردم. استعداد خاصی هم لازم نداشت. فقط کافی بود بین دو دندان اسفنجی بزرگ بخوابم و یک مسواک بیاید روبروی دوربین شعر بخواند و بعدش با برسش بزند توی سرم و از حال بروم. از آن موقع تا امروز حال و اوضاع مالی‌مان بهتر شده. چند باری هم خانواده زرگرافشان آمدند از دور نگاهم کردند و برای جبران از بابا هندوانه خریدند. اما آخرین باری که نشانه‌ای ازشان دیدم امروز توی دانشگاه بود. پسرشان یا درواقع جایگزین من همکلاسم شده. موهایش را آبی کرده و روی گوش و چانه‌اش میخ فرو کرده و یک اژدها از پشت گردنش خالکوبی‌شده تا نمی‌دانم کجا. دارد برایمان تعریف می‌کند شب یلدا پدربزرگش یک وانت هندوانه ریخته توی استخر و بساط پول پارتی‌اش را به هم ریخته! گوشی‌ام را نگاه می‌کنم، بابا پیامک داده «یلدا، هندوانه‌های امسال خوب فروش رفت، زود بیا خونه....»

فکاهی ◄ شعار شب یلدایی: * به جای پرسیدن رمز مودم، کله‌پاچه فامیل را بار بگذارید! * با به بادپاییز نمیشه * در این مکان از شوخی تکراری بیامشرت جوجه من پر هنر نمایید پندوزه: * بلد نیستید شعر بخوانید! الکی برای مردم فال نگیر بدا می آید خودی نشان دهید، آبروی نداشتنان هم می‌رود! * اناز نفاع است! * جوجه‌هاتون رو بشمرید، ولی حواستون باشه تیر یک شب یلدا‌ها رو بدون اسم بر اشون نفرستید، اشتباه نشه! فال حافظ: * سال‌های دل طلب (بر) جام جم از ما می کرد / وان جام جم که می‌نگری گاه می‌کرد / گوهر که می‌نگری صدف‌ها بیان می‌کرد / یاد توی فامیل، بعد کل فامیل می‌رفت زیر کرسی که به شاهنوم‌خونی آقاجون گوش بده، بعد تو اونی زیر سعی کنی به حرکتی بزنی، شانس میوردی بات می‌خورد به خودش نه، پسر عمو بزرگه! انجمن شاعران مردد: * من در فراق تو چله نشینم و تو فردای شب یلدایی! * یلدا هم آمد و تو نیامدی و چه خوب شد نیامدی، یلدا به این خوشگلی، قد بلندی، با کمالات! سخن کوچکان: * طولانی‌تر از شب یلداه منتظر ماندن در صف خودپردازاست!